حزب، حافظهٔ زندهٔ جنبش: بازسازی یک میزگرد در بارهٔ خودانگیختگی و آگاهی

چکیده

این متن بازسازی کامل و امانت دارانهٔ یک نشست چند ساعته و زنده است که در آن پنج صدا و چهار دستگاه نظری دربارهٔ نسبت "خودانگیختگی/ پراتیک" با "خودآگاهی/ برنامه" و شکل سازمان سیاسی لازم برای طبقهٔ کارگر طرح و در معرض گفت و گو قرار گرفت.

من در این نشست طرح "حزب یادگیرنده با مرکزیت بازخوردی" را عرضه کردم؛ مدلی که بر چرخهٔ سه لحظه ای (فوران کنش، پالایش جمعی، بازگشت به عمل) و بر "برنامه" به مثابهٔ "حافظهٔ زنده" تکیه دارد.

رفیق علیرضا بیانی بر "حزب پیشتاز تدارک گر" و "برنامهٔ منسجم" تأکید کرد و خودانگیختگی را تنها "مادهٔ خام" دانست (استعارهٔ بخار–سیلندر/ پیستون).

رفیق مازیار رازی با بازخوانی مسیر تکامل لنین، بر سانترالیسم دموکراتیک، حق گرایش، قیود عینی (جنگ، محاصره، مقیاس ملی) و لزوم انحلال حزب خاص دوران تدارک پس از استقرار شوراها تأکید کرد.

رفیق مراد با مثال ۱۳۵۷ مسئلهٔ "استقلال طبقاتی" و خطر حل شدن در هژمونی نیروهای غیرکارگری را برجسته ساخت و بر هسته های مخفی و برنامهٔ انتقالی تأکید کرد.

رفیق آرش در مقام گرداننده، با مدیریت منصفانه و یادآوری های نظری–تاریخی (بازنگری لنین در مسئلهٔ آگاهی و هشدار تروتسکی دربارهٔ ترمیدور)، افق بحث را گشود.

این متن بازنویسی تحلیلی–فلسفی است که در عین امانت داری، کوشیده است گره گاه ها و شکاف های نظری را روشن تر سازد.

مقدمه

مسئله ای که در این میزگرد محور بحث بود، یکی از قدیمی ترین و در عین حال زنده ترین پرسش های سنت مارکسیستی است: نسبت دیالکتیکی ذهن و عین، یا به زبان دیگر، نسبت خودانگیختگی توده ها با خودآگاهی سازمان یافته.

پرسش این است: چگونه می توان شورهای خودجوش و فوران های توده ای را به آگاهی پایدار و قدرت سازمان یافته بدل کرد، بی آنکه در موج های پراکنده تبخیر شوند یا در دستگاه بوروکراسی منجمد گردند؟

این متن بازسازی ای تحلیلی–دیالکتیکی است: کوششی برای آن که هم امانت داری نسبت به گفت و گوهای جلسه حفظ شود و هم پاسخ ها و صورت بندی های نظری من، پس از بازاندیشی، بر آن افزوده گردد. بدین سان، آنچه پیش رو دارید نه صرفاً روایت یک جلسه، بلکه تلاشی است برای پیوند زدنِ یک گفت و گوی زنده به میراث فلسفی و سیاسی جنبش کارگری، و برای روشن تر کردن پرسشی که همچنان بر ما سایه افکنده است: از خودانگیختگی تا خودآگاهی.

بازسازی گفت و گوها و صورت بندی ها

۱ .ارائهٔ من: "حزب یادگیرنده و مرکزیت بازخوردی"

الف. مبنا: وحدت درون ماندگار ذهن و عین

من بحثم را از اصل مارکسیستیِ وحدت درون ماندگار ذهن و عین آغاز کردم. کارگر در موقعیت عینیِ تولید، حامل امکان ذهنیِ رهایی است. اما این امکان تنها زمانی بالفعل می شود که درون پراتیک جمعی و در یک چرخهٔ بازخوردی به آگاهی برسد.

از اینجا، چرخه ای سه لحظه ای را ترسیم کردم:

لحظهٔ نخست، فوران کنش از دل تجربهٔ زیسته است: خودانگیختگی.

لحظهٔ دوم، پالایش جمعی در مجامع، شوراها و هسته هاست: تولید زبان مشترک، حافظه و برنامه.

لحظهٔ سوم، بازگشت آگاهی به عمل است: آزمون، تصحیح و انباشت تجربه.

اگر این چرخه قطع شود، دو خطر پیش می آید: یا شور می سوزد و به خاکستر بدل می شود، یا سازمان یخ می زند و به دستگاهی صُلب و بوروکراتیک تبدیل می شود.

ب. صورت بندی سازمانی: مرکزیت بازخوردی

مدل پیشنهادی من "حزب یادگیرنده" است؛ حزبی که مرکز دارد اما نه مرکزیت فرماندهی یکسویه، بلکه مرکزیت بازخوردی. در این مدل، حزب فرایند یادگیری جمعی است. ستون های عملی آن چنین اند:

- شفافیت کامل و گزارش دهی اجباری برای هر سطح تصمیم گیری؛
- قابلیت عزل واقعی برای نمایندگان و مسئولان؛
- حق گرایش رسمی و ثبت شده، به گونه ای که حتی اختلاف نظرها به حافظهٔ سازمانی منتقل شوند؛
- برنامه در این معماری "حافظهٔ زنده" است: سندی که مدام از میدان تغذیه می کند و به میدان باز می گردد، نه یک متن یخ زده؛
- استفادهٔ سنجیده از فناوری، در خدمت سه لحظهٔ چرخه: گردش ایمن داده ها، رأی گیری راستی‌آزمایی پذیر و آرشیو زندهٔ تصمیم ها و تجربه ها.

پ. خوانش تاریخی

برای توضیح بیشتر، یک مرور تاریخی ارائه کردم:

کمون پاریس خلاقیت عظیم خودسازماندهی را نشان داد، اما انسجام سراسری نداشت.

لنین در "چه باید کرد؟" با تأکید بر "آگاهی از بیرون"، شکافی ساختاری میان حزب و طبقه تثبیت کرد؛ هرچند خود لنین در سال های بعدی تعدیل هایی آورد.

رزا لوکزامبورگ شأن خودانگیختگی را برجسته کرد، اما سازوکار گذار از شور به تداوم را کمتر معین ساخت.

گرامشی با مفهوم "روشنفکر ارگانیک" حزب را درون زادتر دید، اما حلقه های بازخورد را نهادینه نکرد.

لوکاچ با "سوژه–ابژهٔ تاریخی" به برداشت من نزدیک شد، اما نهایتاً حزب را نقطهٔ نهایی تجسم آگاهی دانست.

استالینیسم، تمرکز بی بازخورد را به قاعده بدل کرد.

جمع بندی من این بود که نقطهٔ مشترک شکست ها در تاریخ سوسیالیسم، همان قطع شدن حلقهٔ بازخورد بوده است.

ت. تجربهٔ ایران

از این منظر، به تجربه های ایران پرداختم:

حزب توده انسجام داشت، اما فاقد بازخورد زنده با بدنهٔ کارگری بود و به مرکز بیرونی متکی شد.

چریک های فدایی قهرمانانه جنگیدند، اما ساختار هرمی و نیمه مخفی شان مانع از ترجمهٔ شور به تداوم شد.

موج های اعتراضی ۹۶ و ۹۸ فوران داشتند، اما ظرفی برای لحظهٔ دوم و سوم چرخه پدید نیامد.

هفت تپه نمونه ای بالفعل از چرخه بود: حرکت از معیشت به مطالبهٔ "خلع ید و ادارهٔ شورایی"، اما به علت سرکوب، فقدان شبکهٔ سراسری و فاصلهٔ میان مطالبات معیشتی و سیاسی، نهادی سازی ناقص ماند.

از همینجا نتیجه گرفتم که باید از مدل "حزب فرمانده" به مدل "حزب یادگیرنده" گذر کرد: حزبی متمرکز اما بازخوردی، حرفه ای اما شفاف و قابل عزل.

۲ .ارائهٔ رفیق علیرضا بیانی: حزب پیشتاز و برنامهٔ تثبیت

الف. تعریف و منشأ خودانگیختگی

رفیق بیانی سخنش را با نقد خودانگیختگی آغاز کرد. به نظر او، آنچه تاکنون در ایران و بسیاری از نقاط دیگر شاهد بوده ایم، شکل غالب "خودانگیختگی" است: واکنش های غریزی و برآمده از محیط

متخاصمِ طبقاتی. این واکنش ها ممکن است به ظاهر رادیکال و تکان دهنده باشند، اما اگر در ظرفی سازمانی و آگاهانه جای نگیرند، بی پایان تکرار می شوند و دستاوردی پایدار نمی آفرینند.

بیانی تأکید کرد: خودانگیختگی می تواند به اکونومیسم و رفرمیسم بلغزد، یا حتی در شکل های ماجراجویانه، به ضرر طبقه تمام شود. بنابراین باید آن را همچون "مادهٔ خام" فهمید، نه محصول نهایی.

ب. تکثر طبقه و لایهٔ پیشرو

او سپس بر تکثر درونی طبقهٔ کارگر دست گذاشت. به گفتهٔ او، طبقهٔ کارگر یکپارچه نیست. برخی بخش ها در واحدهای بزرگ و صنعتی متمرکز شده اند و امکان آگاهی یابی سریع تری دارند، در حالی که بخش های پراکنده یا پروژه ای، از چنین امکان هایی محروم اند.

از اینجا نتیجه گرفت: سرعت آگاهی یابی میان لایه ها متفاوت است و بنابراین نیاز به "لایهٔ پیشروی کارگری مسلح به تئوری" وجود دارد. این لایهٔ پیشرو باید فاصلهٔ لازم را بگیرد تا بتواند تجربه ها را سنتز کند و به برنامه ای منسجم تبدیل نماید.

پ. برنامه و حزب

رفیق بیانی بارها بر اهمیت برنامه تأکید ورزید. او گفت: آگاهی در فضای متخاصم ایدئولوژیک، فرّار است. رسانه ها، فرهنگ مسلط، سیاست رسمی و هزاران ابزار دیگر مدام آگاهی کارگران را منحرف یا محو می کنند. تنها چیزی که می تواند این آگاهی را حفظ کند، "برنامهٔ منسجم" است.

برنامه از دید بیانی "پرچم وحدت" طبقه است؛ سندی ثابت که پراکندگی را گرد می آورد و آگاهی پراکنده را به قدرت منسجم بدل می کند. به همین دلیل، او حزب پیشتاز را "تشکیلات حرفه‌ایِ تدارک انقلاب" تعریف کرد. سندیکاها و نهادهای محلی هرچند ضروری اند، اما وظیفهٔ تدارک انقلاب را بر دوش ندارند.

بیانی در اینجا استعارهٔ کلیدی خود را به کار گرفت: خودانگیختگی مانند "بخار" است. اگر این بخار در "سیلندر" حزب پیشتاز متراکم نشود و به وسیلهٔ "پیستون" برنامه هدایت نگردد، انرژی اش هدر می رود و لوکوموتیو انقلاب به حرکت نمی افتد.

ت. نسبت با سنت لنینی و نمونه ها

بیانی به سنت لنینی هم پرداخت. او گفت: بله، درست است که لنین جوان در "چه باید کرد؟" تحت تأثیر کائوتسکی، آگاهی را امری بیرونی معرفی کرد. اما لنین بعدها موضع خود را تعدیل کرد و با تغییر شرایط تاریخی، فهم دیگری از رابطهٔ حزب و طبقه ارائه داد.

با این حال، حتی امروز هم با وجود گسترش دسترسی کارگران به دانش، حقیقت تغییر نکرده است: آگاهی باید در حزب متمرکز شود و سپس به جنبش بازگردانده شود. حزب همان گلوگاهی است که آگاهی پراکنده را می گیرد، حفظ می کند و دوباره به میدان عمل می آورد.

بیانی برای تأیید سخنانش، به دو نمونهٔ عینی اشاره کرد:

هفت تپه: جایی که کارگران از مبارزات معیشتی به مطالبهٔ کنترل کارگری جهش کردند. این جهش نمونه ای از حرکت به سوی خودآگاهی بود، اما چون ظرف حزبی پایداری وجود نداشت، این آگاهی تثبیت نشد.

جنبش ۱۳۸۸: لحظه ای که مردم به صوری بودن انتخابات پی بردند و آگاهی سیاسی مهمی شکل گرفت، اما باز هم، چون ظرف حزبی وجود نداشت، این آگاهی پراکنده شد و از میان رفت.

۳ .ارائهٔ رفیق مازیار رازی: لنین متکامل، حق گرایش و هستهٔ مخفی پیشتازان

الف. بازخوانی لنین

رفیق رازی از همان آغاز سخنانش بر ضرورت بازخوانی لنین تأکید کرد. او گفت: اگر بخواهیم به درستی نسبت "خودانگیختگی" و "خودآگاهی" را در سنت بلشویکی بفهمیم، باید "چه باید کرد؟" را در زمینهٔ جدال با اکونومیست ها بخوانیم. لنین در آن مقطع ترکه را عمداً به سمت مخالف خم کرد تا با اکونومیسم مقابله کند. جملهٔ مشهور لنین را نقل به مضمون، یادآوری کرد: "اکونومیست ها ترکه را به یک طرف خم کردند؛ برای اینکه ترکه راست شود، من آن را به جهت دیگر خم کردم".

رازی تأکید کرد: اگر فقط به "چه باید کرد؟" بچسبیم و آن را یک سند ثابت بدانیم، تصویر دقیقی از لنین به دست نمی آوریم. چراکه خود لنین در فاصلهٔ سال های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۸ مواضعش را اصلاح و

تکامل داد. او به متن "دوازده سال" اشاره کرد که در آن لنین بر ظرفیت خودسازمان یابی طبقه و ضرورت بازتعریف رابطهٔ حزب و طبقه انگشت گذاشته است.

از نظر رازی، لنین یک خط واحد و تغییرناپذیر نداشت، بلکه مواضعش را با شرایط تاریخی تکامل می داد. بنابراین بازخوانی زندهٔ لنین ضروری است وگرنه در دام تقلیل گرایی گرفتار می شویم.

ب. حق گرایش، پاسخ گویی و رابطهٔ دوطرفهٔ حزب–توده

بخش مهم دیگری از سخنان رازی تأکید بر "حق گرایش" در درون حزب بود. او گفت: در تجربهٔ نخستین بلشویسم، چندین گرایش درون حزبی فعال بودند و حق گرایش نقض نمی شد. این ویژگی نشان می دهد که حزب لنینی در آغاز، ظرفی متکثر بود.

او توضیح داد: سانترالیسم دموکراتیکِ واقعی یعنی ترکیب مرکزیت با دموکراسی، نه انضباط خشک. یعنی حزب باید هم منسجم باشد و هم به گرایش ها اجازهٔ فعالیت و ثبت نظر بدهد. این همان چیزی است که امکان بازخورد زنده را فراهم می کند.

رازی تأکید کرد که رابطهٔ حزب و توده باید "دوطرفه" باشد: حزب از تجربهٔ توده تغذیه کند و توده بتواند رهبری را بیازماید، نقد کند و حتی تغییر دهد. رهبری نباید مقدس یا غیرقابل عزل باشد.

در اینجا او تمایز مهمی گذاشت: دوران لنین با دوران استالین متفاوت است. آنچه به بوروکراسی و خفقان انجامید، نتیجهٔ مستقیم لنینیسم نبود، بلکه محصول شرایط عینی و انحراف استالینی بود.

پ. قیود عینی و افق جهانی

رازی در بخش بعدی بر نقش شرایط عینی تأکید کرد. به گفتهٔ او، رشد بوروکراسی در شوروی فقط نتیجهٔ ضعف های درونی حزب نبود. باید نقش جنگ داخلی، محاصرهٔ ۱۴ قدرت امپریالیستی و تخلیهٔ شوراها را در نظر گرفت.

او تصریح کرد: "سوسیالیسم در یک کشور" ناممکن است. اگر انقلاب جهانی گسترش پیدا نکند و نیروهای مولد در مقیاس جهانی رشد نکنند، بوروکراسی ناگزیر تقویت خواهد شد. بنابراین، افق بین المللی بخش جدایی ناپذیر پروژهٔ رهایی کارگری است.

ت. معماری عملی

رازی در پایان سخنانش، طرح عملی خود را ارائه کرد. او گفت: حزب باید در داخل کشور ساخته شود، متکی به پیشتازان کارگری باشد و عمدتاً به صورت مخفی فعالیت کند. این تنها راهی است که با شرایط امنیتی ایران سازگار است.

از نظر او، چنین حزبی باید بر سانترالیسم دموکراتیک واقعی بنا شود: یعنی مرکزیت همراه با حق گرایش، پاسخ گویی رهبری و امکان عزل و جایگزینی آن.

اما نکتهٔ مهم تر اینکه: پس از انتقال قدرت به شوراها، حزب خاصِ دوران تدارک دیگر ضرورتی ندارد. به همین دلیل باید منحل شود، مگر آنکه خودِ شوراها تصمیم دیگری بگیرند.

۴. سخنان رفیق مراد و رفیق آرش

الف. رفیق مراد: آزمون استقلال طبقاتی در وضعیت های واقعی

مراد با طرح یک پرسش بنیادی، مسئلهٔ "استقلال سیاسی طبقهٔ کارگر" را در لحظات واقعی بحران و انقلاب به میان کشید. او تأکید کرد که درک هر نظریهٔ حزبی بدون توجه به بستر تاریخی و توازن قوای عینی ممکن نیست: مارکس در قرن نوزدهم حزب به معنای لنینی را طرح نکرد چون انقلاب کارگری هنوز عینیت نیافته بود؛ لنین در جدال با اکونومیست ها و بوندیست ها ضرورت حزب پیشتاز را طرح کرد؛ استالین اما با اتکای به خط کومینترن و از رهگذر سرکوب رهبران احزاب، مدلی بوروکراتیک را بر جنبش تحمیل نمود. از نظر او، هیچ حزب بوروکراتیکی نمی تواند حقیقتاً انقلابی باشد، زیرا فرم تشکیلاتی و محتوای سیاسی از یکدیگر جدایی پذیر نیستند.

او نمونهٔ ایران را برجسته کرد: حزب توده نه بر بستر یک خط انقلابی بلکه بر ویرانهٔ حزب کمونیست ایران و در سایهٔ خط سازش جویانهٔ بین المللی پدید آمد، و از ابتدا برای "انقلاب نکردن" ساخته شد. از این رو، نقد حزب توده تنها نقد یک ساختار سازمانی نیست بلکه نقد موقعیت تاریخی–طبقاتی آن است.

در ادامه، مراد به پرسشی عملی از من پرداخت: در دی ماه ۱۳۵۷، کارگران نفت به عنوان تعیین کننده ترین نیروی اعتصابی بیانیه ای صادر کردند که در آن صریحاً تبعیت از فرمان خمینی ذکر شده بود. اگر نظریهٔ تو در آن زمان حاضر بود، چه تدابیری می توانست مانع از آن شود که پرچم استقلال طبقاتی به آسانی زیر پرچم یک نیروی غیرکارگری قرار نگیرد؟

مراد نتیجه گرفت: شور حتی در پیشتازترین لایه های طبقه برای حفظ استقلال سیاسی کافی نیست. بدون میانجی های نهادی و برنامۀ روشن، انرژی جنبش به سرعت در ظرف نیروهای رقیب سرازیر می شود. راه حل او "هسته های مخفی درون طبقه ای" بود که با حمل یک "برنامۀ انتقالی" بتوانند در بزنگاه ها جهت گیری مستقل طبقه را تثبیت کنند. پرسش محوری او این بود: اگر فردا شرایطی مشابه ۵۷ تکرار شود، چه تضمینی وجود دارد که طبقۀ کارگر دوباره استقلال سیاسی خود را از دست ندهد؟

ب. رفیق آرش: نظم، بی طرفی و تبیین تاریخی–نظری

آرش در مقام گرداننده، چارچوب جلسه را روشن و منصفانه تنظیم کرد: ابتدا نوبت ارائه ی من، سپس رفیق بیانی، بعد رفیق رازی و در پایان بخش گفت و گو و جمع بندی. او زمان بندی را به طور مداوم یادآوری کرد و اجازه نداد گفت و گو از تعادل خارج شود. این دقت شکلی، بستر لازم برای تمرکز بر محتوا را فراهم آورد و به هر جریان نظری فرصت برابر داد.

با این حال نقش آرش صرفاً به مدیریت زمان محدود نماند. او در لحظات کلیدی، یادآوری هائی محتوایی اما کوتاه و روشن انجام داد. نخست، در بحث لنین و "آگاهی از بیرون"، توضیح داد که لنین خود در سال های بعدی موضعش را بازنگری کرد: در برابر اکونومیست ها در ۱۹۰۳ بر ضرورت سازمان ویژه تأکید داشت، اما در ۱۹۰۵ و پس از آن صریحاً نوشت که منبع واقعی آگاهی همان مبارزه کارگری است و روشنفکر طبقه نیز باید در متن این مبارزه محک بخورد؛ اگر بیرون از آن قرار گیرد هیچ معیار معتبری برای صحت آگاهی اش وجود ندارد. این یادآوری تاریخی، بحث را از سطح دوگانه "آگاهی از بیرون / آگاهی از درون" فراتر برد و نشان داد که خود لنین در روند تکامل فکری اش میانجی های متنوع تری را طرح کرده بود.

دوم، آرش با رجوع به تحلیل تروتسکی در انقلاب مداوم، مفهوم "ترمیدور" را وارد بحث کرد: این که نهادهای بوروکراتیکی که در جریان انقلاب فرو می ریزند، به محض مواجهه ی انقلاب با ضدانقلاب یا بحران های ساختاری، به شکل نهادهای جدید بازسازی می شوند. او توضیح داد که بازتولید بوروکراسی را نمی توان صرفاً به سطح آگاهی فروکاست؛ این پدیده ریشه در پیچیدگی های عینی خود انقلاب ها دارد. به ویژه در تجربه ی اکتبر ۱۹۱۷ و دوران پس از لنین، رشد نهادهای موازی بوروکراتیک نه از سر توطئه ی افراد، بلکه از دل بحران های واقعی جامعه برخاست. به نظر او، این

روند هنوز در جنبش کارگری ما به طور کافی بررسی نشده و بسیاری روایت ها سطحی و شعاری باقی مانده اند.

سوم، آرش به صراحت پیشنهاد کرد که چنین مباحثی—از مسئله "فوریت انقلاب" در اندیشه ی مارکس تا نسبت آگاهی، بوروکراسی و تجربه شوروی—باید در جلسات مستقل و با جزئیات بیشتر پی گرفته شود. این تأکید، افق بحث را از چارچوب محدود یک نشست به برنامه ای برای پژوهش و گفت و گوی بلندمدت گشود.

در پایان، آرش بار دیگر بحث را به من بازگرداند تا جمع بندی کنم، سپس نوبت به رفیق بیانی و نهایتاً به رفیق رازی رسید. با این توالی، هم ریتم جلسه حفظ شد و هم چشم انداز ادامه ی مباحث در آینده گشوده ماند.

۵ .گفت و گوها و پاسخ های من (بازنویسی تحلیلی و فلسفی–دیالکتیکی)

آنچه در این بخش می آید، بازسازی صرفِ گفتار شفاهی من در میزگرد نیست. اینجا کوشیده ام پس از پایان جلسه و با بازشنیدن فایل صوتی، تحلیل نهایی خود را صورت بندی کنم. به بیان دیگر، این پاسخ ها نه دقیقا بازتاب آنچه در لحظهٔ میزگرد گفتم، بلکه شکل نهایی و تئوریک تری است که پس از بازاندیشی بر مبنای همان گفت و گوها عرضه می کنم. بدین معنا، می توان آن را "پاسخ های پسینی" من دانست: واکنش هایی که هم به صراحت روشن ترند و هم کوشیده اند شکاف ها، تمایزها و نقاط قوت مواضع رفقا را دقیق تر برجسته کنند.

الف. به رفیق بیانی: مراتب آگاهی و استعارهٔ بخار–سیلندر

رفیق بیانی چنین می اندیشد: جنبش خودانگیخته در مقام "واکنش ناخودآگاه" صرفاً مادهٔ خام است، بخاری پراکنده که بدون ظرف حزبی تبخیر می شود. از نظر او، سوبژکتیویتهٔ انقلابی تنها زمانی تکوین می یابد که در ظرف برنامهٔ حزبی متراکم گردد. او این فرایند را در سه مرتبه صورت بندی می کند: "آگاهی (زاده خودانگیختگی)، خودآگاهی (بازتاب و پالایش)، ضد خودآگاهی (یورش ایدئولوژی) ". آگاهی سطح نخست واکنش است؛ خودآگاهی بازتاب جنبش به خویش؛ و ضد خودآگاهی همان یورش ایدئولوژی مسلط است که این دستاورد را منهدم می سازد. بدین سان، حزب پیشتاز نقش "سیلندر/پیستون" را دارد که انرژی پراکنده را متراکم و به نیروی محرک بدل می کند.

پاسخ من این است: استعارهٔ بخار–سیلندر واجد حقیقتی است، اما تنها مشروط به درک دیالکتیک فرم و محتوا. بخار بدون ظرف پراکنده می شود، درست؛ اما ظرفی که انعطاف پذیر نباشد، یا منفجر می شود یا موتور را می سوزاند. از این رو من بر مفهوم "برنامه به مثابه حافظهٔ زنده" تأکید می کنم. ظرف حزبی باید به منزلهٔ یک میانجی بازخوردی عمل کند: پیوسته از پراتیک اجتماعی تغذیه نماید، در آن آزموده شود، اصلاح گردد و دوباره بازگردد. تنها چنین فرمی است که می تواند با محتوای زندهٔ جنبش همساز گردد و انرژی آن را به حرکت پایدار بدل کند، نه به انفجار یا انجماد.

در باب مراتب آگاهی نیز می گویم: خودانگیختگی همان سطح خام آگاهی است؛ نقطه ای که عین و ذهن بی واسطه به هم می رسند. خودآگاهی هنگامی شکل می گیرد که جنبش بتواند از خویش بازتاب بسازد، تجربه ها را به روایت و زبان بدل کند و حافظهٔ جمعی بیافریند. ضدآگاهی نیز ضرورت نقدِ همین خودآگاهی است؛ اما نقدی که باید از دل پراتیک زنده برخیزد، نه از بیرون. به بیان دیگر، این مراتب تنها زمانی معنادارند که بر زمین خودانگیختگی زندهٔ کارگران استوار شوند. اگر این زمین گم شود، سوبژکتیویتهٔ انقلابی به بوروکراسی بدل خواهد شد.

ب. به رفیق رازی: حق گرایش و قیود عینی

رفیق رازی چنین استدلال می کند: سنت لنینی را باید پویا و دیالکتیکی خواند، نه به گزاره ای ثابت فروکاست. او بر "سانترالیسم دموکراتیک با حق گرایش" تأکید می گذارد و می گوید حزب باید در داخل کشور و بر پایهٔ پیشتازان کارگری، عمدتاً در شرایط مخفی، ساخته شود. به باور او، قیود عینی—جنگ داخلی، محاصرهٔ خارجی و محدودیت مقیاس ملی—عوامل تعیین کنندهٔ صعود بوروکراسی بوده اند. حزب خاصِ دوران تدارک باید پس از انتقال قدرت به شوراها منحل شود.

پاسخ من این است: با حق گرایش به مثابه صورت بندی نهادی تکثر درون طبقه ای همدلم. اما پرسش عملی این است: در وضعیت مخفی، چگونه این حق به طور واقعی تحقق می یابد؟ پاسخ من اتکاء به میانجی های نهادی–تکنیکی است: ثبت و آرشیو ایمن اختلاف نظرها، رأی گیری های راستی آزمایی پذیر، محدودیت زمانی مسئولیت ها، سازوکار عزل فوری و الزام گزارش دهی اجباری به پایگاه ها. تنها از رهگذر این مکانیزم هاست که سانترالیسم دموکراتیک از یک شعار به "ساختار بازخوردی" بدل می‌شود و سوبژکتیویتهٔ جمعی در برابر انجماد حفظ می گردد.

در باب قیود عینی نیز می گویم: بی تردید این عوامل مؤثرند، اما اگر حلقه های بازخورد درونی قطع شود، حتی بهترین شرایط بین المللی نیز به بوروکراسی منتهی می گردد. و برعکس، اگر بازخورد

زنده بماند، حتی در شرایط محاصره و جنگ نیز مقاومت و اصلاح ممکن است. از این رو، افق بین المللی ضرورتی ساختاری دارد، اما مکمل معماری بازخوردی درونی است، نه جانشین آن.

پ. به رفیق مراد: استقلال طبقاتی و میانجی های نهادی

رفیق مراد چنین هشدار می دهد: بدون میانجی های نهادی، استقلال طبقاتی کارگران به آسانی در هژمونی نیروهای غیرکارگری حل می شود. او به تجربهٔ ۱۳۵۷ اشاره می کند که کارگران نفت اقتصاد را فلج کردند، اما بیانیه های شان به نام خمینی صادر شد.

پاسخ من این است: استقلال طبقاتی نه یک فضیلت اخلاقی، بلکه یک مسألهٔ ساختاری است. باید به وساطت نهادها تضمین شود: نمایندگان قابل عزل، صورت جلسه های مستند و الزام آور، گزارش دهی ایمن به پایگاه ها، هاب های موقت هماهنگی در لحظات اوج، و آرشیو زندهٔ تصمیم ها. چنین معماری است که سوبژکتیویتهٔ کارگری را از مصادرهٔ بیرونی می رهاند. اگر این وساطت ها در ۵۷ وجود داشت، حتی اگر نمایندگان به نام خمینی بیانیه می دادند، کارگران می توانستند فوراً آنان را عزل کرده و مسیر دیگری برگزینند.

ت. به رفیق آرش: چرخهٔ آگاهی و بازتولید بوروکراسی

رفیق آرش به درستی یادآوری کرد که لنین موضع ثابتی دربارهٔ آگاهی نداشت: از تأکید بر "آگاهی بیرونی" در چه باید کرد؟ تا پذیرش اینکه تنها معیار صحت آگاهی، همان مبارزهٔ زندهٔ کارگری است. همچنین هشدار او دربارهٔ بازتولید بوروکراسی در لحظات ترمیدور، تأکیدی است که نمی توان نادیده گرفت.

پاسخ من این است: این یادآوری نشان می دهد که حتی پیروزی انقلابی تضمین رهایی نیست. اگر میانجی های بازخوردی نهادینه نشوند، بوروکراسی در شکل تازه بازمی گردد. از این رو، معماری پیشنهادی من—نمایندگان قابل عزل، حق گرایش، گزارش دهی اجباری، آرشیو زنده—نه فقط معیار صحت آگاهی را در خود پراتیک می سازد، بلکه سپری است در برابر چرخهٔ ترمیدور. بدین گونه می توان دیالکتیک "رهایی–بازتولید سلطه" را به سود رهایی تغییر داد.

۶. نقاط اشتراک و افتراق

گفت و گوهای ما پنج نفر – من، رفیق بیانی، رفیق رازی، رفیق مراد و رفیق آرش – نشان داد که در سطح راهبردی، اشتراک های مهمی وجود دارد، اما در سطح مفهومی و سازمانی، افتراق های بنیادین باقی می ماند. مرور این نقاط، برای فهم دقیق تر اختلافات و نیز امکان همگرایی های عملی، ضروری است.

الف. اشتراک ها

۱. همهٔ ما بر این نکته توافق داشتیم که خودانگیختگی به تنهایی کافی نیست و باید به خودآگاهی و برنامه بدل شود.

۲. همهٔ ما بر ضرورت وجود ظرف حزبی و سیاسی تأکید کردیم، هرچند تعریف ها متفاوت بود.

۳. همهٔ ما تکثر درونی طبقه و نقش لایه های پیشتاز را پذیرفتیم.

۴. همهٔ ما خطر هژمونی های رقیب و لزوم حفظ استقلال طبقاتی را جدی گرفتیم.

۵. همهٔ ما بر اهمیت نمونه های عینی مانند هفت تپه به عنوان آزمایشگاه آگاهی تأکید کردیم.

ب. افتراق ها

اما در سطح مفهومی و معماری سازمانی، اختلاف ها روشن و پررنگ بودند:

۱. خودانگیختگی

من: خودانگیختگی را حامل "هستهٔ آگاهی" می دانم که اگر در چرخهٔ بازخوردی پالایش شود، به خودآگاهی بدل می گردد.

بیانی: خودانگیختگی را "مادهٔ خام/بخار" می بیند؛ به خودی خود فضیلتی ندارد مگر آن که در ظرف حزبی منسجم قرار گیرد.

رازی: خودانگیختگی ارزشمند است، اما تنها در پیوند با ظرف حزبی و درک شرایط عینی (جنگ، محاصره، افق جهانی) می تواند تداوم یابد.

مراد: شور خودانگیخته حتی در پیشتازترین لایه ها می تواند زیر پرچم نیروهای غیرکارگری حل شود، مگر آن که با هسته های مخفی و برنامهٔ روشن تثبیت گردد.

آرش: خودانگیختگی باید در متن مبارزه محک بخورد؛ آگاهی بیرونی یا درونی به خودی خود معیار نیست.

۲. منشأ و سیر آگاهی

من: آگاهی درون زادِ پراتیک است و در چرخهٔ سه لحظه ای **تولید–پالایش–بازگشت** شکل می گیرد.

بیانی: آگاهی باید در حزب پیشتاز تجمیع شود و سپس به جنبش بازگردد.

رازی: آگاهی از خودسازمان یابی طبقه زاده می شود، اما حزب پیشتازِ پاسخگو نقش میانجی و تمرکز آن را بر عهده دارد.

مراد: هیچ نظریهٔ آگاهی بدون توجه به توازن قوای عینی و مقطع تاریخی قابل فهم نیست.

آرش: خود لنین نیز در طول مسیر میان مواضع مختلف در نوسان بود و همین دیالکتیک باید دیده شود.

۳. برنامه

من: برنامه "حافظهٔ زنده" است، دائماً بازنویسی و بازخوردی.

بیانی: برنامه "پرچم تثبیت" است؛ ظرفی ثابت برای حفظ و تمرکز آگاهی.

رازی: برنامه "حافظهٔ نظری مکتوب" است که در حزب نگه داشته می شود، اما باید با بازبینی های دوره ای زنده بماند.

مراد: برنامهٔ انتقالی باید ضامن استقلال طبقاتی در بزنگاه های تاریخی باشد.

آرش: برنامه باید همواره در پرتو تجربهٔ مبارزه و چرخهٔ بازخورد تاریخی محک بخورد.

۴. فرم حزب

من: حزب = فرآیند یادگیری با "مرکزیت بازخوردی"، شفاف، قابل عزل و خطاپذیر.

بیانی: حزب = تشکیلات حرفه ایِ تدارک انقلاب؛ هدایت گر و متمرکز.

رازی: حزب = سازمان متمرکز–دموکراتیک با حق گرایش، ساخته در داخل و عمدتاً مخفی؛ پس از پیروزی شوراها منحل می شود.

مراد: حزب باید بر پایهٔ هسته های مخفی کارگری ساخته شود تا در لحظات سرنوشت ساز استقلال طبقاتی حفظ گردد.

آرش: حزب باید همچون ساختاری باشد که بازتولید بوروکراسی را مهار کند، وگرنه در لحظات ترمیدور فرو می شکند.

۵. ضد بوروکراسی

من: ضد بوروکراسی با پروتکل های بازخوردی، عزل فوری، گزارش دهی اجباری و آرشیو زنده تضمین می شود.

بیانی: ضد بوروکراسی بیشتر به انضباط حرفه ای و تمرکز حزب گره می خورد.

رازی: ضد بوروکراسی با حق گرایش واقعی، پاسخگویی ساختاری و انحلال حزب خاص دوران تدارک تأمین می شود.

مراد: ضد بوروکراسی تنها در صورتی پایدار می ماند که حزب از ابتدا بر بستر واقعی طبقه ساخته شده باشد، نه از بالا.

آرش: خطر ترمیدور نشان می دهد ضدبوروکراسی باید در سازوکارهای بازخوردی و محک زدن آگاهی در متن مبارزه نهادینه گردد.

۶. قیود بیرونی

من: قیود بیرونی (جنگ، محاصره، مقیاس ملی) مهم اند، اما گره اصلی در قطع بازخورد داخلی است.

بیانی: قیود بیرونی با ظرف حزبی پیشتاز تا حدی مهارپذیر می شوند.

رازی: قیود بیرونی تعیین کننده اند و بدون افق بین المللی، بوروکراسی ناگزیر خواهد شد.

مراد: هر حزب باید همواره بر بستر مشخص تاریخی و توازن قوای عینی تحلیل شود؛ وگرنه انتزاعی باقی می ماند.

آرش: قیود بیرونی در لحظات بحرانی، همان نقطه ای است که بازتولید بوروکراسی آغاز می شود.

جمع بندی

در یک جمله می توان گفت:

- من بر "دیالکتیک زنده و بازخوردی" تأکید دارم؛
- بیانی بر "تمرکز و تثبیت برنامه در حزب پیشتاز"؛
- رازی بر "سانترالیسم دموکراتیک، حق گرایش و افق جهانی"؛
- مراد بر "استقلال طبقاتی و ضرورت هسته های مخفیِ حامل برنامهٔ انتقالی"؛
- آرش بر "دیالکتیک تاریخی آگاهی و خطر بازتولید بوروکراسی در لحظات ترمیدور".

این پنج لهجهٔ متفاوت، هرچند در مسیرهایی متمایز حرکت می کنند، در نهایت به یک مسئلهٔ مشترک پاسخ می دهند: چگونه شور پراکنده و خودانگیختهٔ کارگران به آگاهی پایدار و قدرت سازمان یافته تبدیل می شود؟

۷. معماری ترکیبی قابل اجرا

من معتقدم؛ از دل اشتراک ها و افتراق هایی که در جلسه آشکار شد، می توان به معماری ای رسید که هم واقعیت امنیتی و سیاسی ایران را در نظر بگیرد، هم دیالکتیک بازخوردی و حافظهٔ زنده را نهادینه کند و هم افق جهانی را از نظر دور ندارد. این معماری ترکیبی نه سازش صوری، بلکه ترکیب عناصر واقعاً مکمل است.

الف. هستهٔ مخفی پیشتازان کارگری (داخل کشور)

در شرایط ایران، وجود هسته های مخفی و درون طبقه ای پیش شرط هر نوع سازمان یابی است. این بخش از طرح با تأکید رفیق رازی و رفیق بیانی همسویی دارد. چنین هسته هایی باید در محیط های واقعی کار شکل بگیرند، بر پیشتازان متکی باشند و امنیت/استقلال خود را حفظ کنند.

ب. کمیتهٔ برنامه به مثابه "حافظهٔ زنده"

حافظهٔ مبارزه باید هم در ظرفی منسجم نگهداری شود و هم دائماً بازنویسی گردد. از این رو، کمیتهٔ برنامه باید چرخهٔ "پیشنهاد – آزمون محدود – بازخورد – اصلاح – تعمیم" را دائماً اجرا کند. این بخش، هم ایدهٔ "برنامه به مثابه پرچم وحدت" بیانی را در نظر می گیرد و هم "حافظهٔ زنده" و بازخورد مداوم من را تضمین می کند.

پ. شبکهٔ نمایندگان قابل عزل

واحدهای کار و محلات باید شبکه ای از نمایندگان قابل عزل داشته باشند. این نمایندگان موظف به گزارش دهی اجباری و ثبت صورت جلسه های علنی–ایمن هستند. بدین ترتیب استقلال طبقاتی نه با نصیحت اخلاقی، بلکه با سازوکار نهادی تضمین می شود. این همان پاسخی است که به پرسش رفیق مراد دربارهٔ تجربهٔ ۵۷ باید داد.

ت. حق گرایش رسمی و مستند

رقابت خط ها درون سازمان باید به رسمیت شناخته شود. هر گرایش حق دارد موضع خود را ثبت کند و در آرشیو باقی بگذارد. این امر هم به "حق گرایش" مورد تأکید رفیق رازی پاسخ می دهد و هم به یادگیری سازمانی از طریق تضادها و اختلاف ها.

ث. هاب های موقت هماهنگی در اوج ها

در لحظات بحران، اعتصاب های سراسری یا خیزش ها، باید هاب های موقت برای هماهنگی سریع شکل گیرد. این هاب ها باید کوتاه عمر، پاسخگو و شفاف باشند تا از تمرکز و انباشت دائمی قدرت جلوگیری شود. بدین سان، همان خطری که رفیق آرش با مفهوم "ترمیدور" یادآور شد، مهار می گردد.

ج. پروتکل امنیت–فناوری

گردش اطلاعات باید هم ایمن و هم شفاف باشد. رأی گیری ها باید راستی آزمایی پذیر باشند. داده ها نباید در یک نقطهٔ متمرکز ذخیره شوند، بلکه باید توزیع شده و غیرمتمرکز باشند. این امر هم با مقتضیات امنیتی ایران سازگار است و هم با ایدهٔ من دربارهٔ "آرشیو زنده".

چ. افق بین المللی

هیچ معماری ملی به تنهایی کفایت نمی کند. شبکه های همبستگی و تبادل تجربه در سطح بین المللی، ولو با کمترین هزینهٔ امنیتی، باید تعبیه شوند. این بخش، به صراحت با تأکید رفیق رازی بر ناممکن بودن "سوسیالیسم در یک کشور" پیوند دارد.

در نتیجه این معماری ترکیبی، هم "هستهٔ مخفی پیشتازان" را دارد، هم "پروتکل های بازخوردی ضدبوروکراسی"، هم "برنامهٔ زنده"، و هم "افق جهانی". بدین سان، دو تهدید همزاد – "شور بی ظرف" و "ظرف بی شور" – مهار می شوند. و بدین ترتیب، پاسخ های بیانی، رازی، مراد و آرش، هر یک در بخشی از این معماری بازتاب یافته اند.

۸. آزمون معماری بر دو وضعیت واقعی

الف. سال ۱۳۵۷: اعتصاب های عظیم و خطر هژمونی بیرونی

نمونهٔ تاریخی سال ۱۳۵۷ برای ما یک "آزمون بزرگ" است. اعتصاب های میلیونی کارگران نفت و دیگر بخش ها، شور و نیروی عظیمی را آزاد کرد. اما همان گونه که رفیق مراد به درستی یادآوری کرد، در بیانیه های منتشرشده نام خمینی بارها آمده بود، و حتی پس از دیدار هیئتی از طرف کارگران نفت با او، "بیانیهٔ شش ماده ای" صادر شد که به وضوح استقلال سیاسی طبقه را تضعیف می کرد. پرسش اساسی این است: چگونه می توان در چنین شرایطی استقلال طبقاتی را حفظ کرد؟

کاربست معماری ترکیبی ما در این وضعیت چنین خواهد بود:

- نمایندگان قابل عزل: هر هیئت نمایندگی باید با رأی مستقیم و با حق عزل فوری انتخاب شود. صورت جلسهٔ دیدارها باید علنی (تا جایی که امنیت اجازه دهد) و مستند گردد. این مکانیسم مانع آن می شود که نمایندگان بدون بازگشت به پایگاه، تعهد سیاسی تازه ای بپذیرند.

- کمیتهٔ برنامه / حافظهٔ زنده: پیامدهای چنین دیدارها باید فوراً در کمیتهٔ برنامه ثبت و بازنویسی شود. اگر شکافی در استقلال طبقاتی پدید آید، باید به عنوان تجربهٔ منفی ثبت گردد تا در موج بعدی تکرار نشود.
- هاب های موقت سراسری: در لحظات اوج، به جای تمرکز قدرت در یک مرکز ثابت، هاب های کوتاه مدت هماهنگی باید تصمیم گیری سریع را ممکن کنند و پاسخ گویی مستقیم به بدنه را حفظ نمایند.

بدین سان، حتی اگر فشار هژمونیک بیرونی (مثل خمینی در ۵۷) لحظه ای موفق شود، بازخورد و حافظهٔ زنده مانع آن می شوند که این تسلیم به انقیاد پایدار بدل گردد. این همان چرخهٔ ترمیدوری است که رفیق آرش به آن هشدار داد، و معماری بازخوردی پیشنهادی ما سپری است در برابر بازتولید آن.

ب. هفت‌تپه: از "خلع ید" تا نهادی سازی

نمونهٔ دوم، مبارزات هفت تپه در سال های اخیر است. اینجا چرخهٔ سه لحظه ای خود را نشان داد:

- از معیشت به شعار "خلع ید"،
- از مطالبات اقتصادی به مطالبهٔ "ادارهٔ شورایی"،
- از عمل روزمره به طرح چشم انداز سیاسی.

اما این چرخه در سطح نهادی و سراسری تثبیت نشد. دلیلش هم سرکوب، پراکندگی و نبود ظرف بازخوردیِ سراسری بود.

کاربست معماری ترکیبی ما در این وضعیت چنین خواهد بود:

- شبکهٔ نمایندگان قابل عزل: شوراها و هسته های هفت تپه باید در پیوند با واحدهای مشابه در دیگر بخش ها (فولاد، هپکو، معادن و غیره) قرار گیرند. این شبکهٔ سراسری، ظرف عینی برای ترجمهٔ چرخهٔ محلی به چرخهٔ ملی می شود.
- کمیتهٔ برنامه: تصمیم های هفت تپه باید در سطح کمیتهٔ برنامه ثبت و بازنویسی شود تا از تجربهٔ محلی، دستورالعملی ملی برای "کنترل کارگری" ساخته شود.
- آرشیو زنده: همهٔ شعارها، مذاکرات و تاکتیک ها باید ثبت شود تا حافظهٔ جمعی شکل بگیرد. این آرشیو، همان چیزی است که جلوی "تبخیر آگاهی" را می گیرد.

- هاب های موقت: در اوج های اعتصاب، هاب های موقت هماهنگی در سطح استان و ملی می‌توانستند اتصال افقی اعتصابات را تسهیل کنند.

بدین گونه، حرکت از رخداد منفرد به نهادینه سازی تاریخی ممکن می شود: از "اتفاق" به "حافظهٔ تعمیم پذیر".

درس کلی از دو وضعیت

هر دو نمونه، ۱۳۵۷ و هفت تپه، نشان می دهند که بدون میانجی های نهادی، شور یا مصادره می شود یا تبخیر. اما با معماری ترکیبی (نمایندگان قابل عزل، کمیتهٔ برنامه، آرشیو زنده، هاب های موقت)، شور به حافظه و سپس به خودآگاهی پایدار بدل می شود. و همان طور که رفیق رازی تأکید کرد، این معماری تنها در صورتی پایدار می ماند که در افق بین المللی تعبیه شود؛ زیرا در مقیاس ملی، همواره در معرض فرسایش و بوروکراسی خواهد بود.

۹. دلالت ها برای ایران و فراتر از ایران

این بحث، صرفاً دربارهٔ ایران نیست؛ اما ایران یکی از صریح ترین آزمایشگاه های معاصر برای پرسش ماست. دو آزمون تاریخی—سال ۱۳۵۷ و هفت تپه—و نیز موج های اخیر (۹۶، ۹۸، ۱۴۰۱) به روشنی نشان دادند: انرژی کارگری و مردمی عظیم است، اما در غیاب ظرف بازخوردی–برنامه ای، این انرژی یا پراکنده می شود یا زیر هژمونی نیروهای غیرکارگری (اصلاح طلبان، سلطنت طلبان، قدرت های خارجی) کانالیزه می گردد. از این تجربهٔ مکرر، چند دلالت روشن به دست می آید:

الف. دو خطر همزاد: "شور بی ظرف" و "ظرف بی شور"

اگر شور بی ظرف بماند، هر بار می سوزد و تبخیر می شود. اگر ظرف از شور جدا شود، بوروکراسی و انجماد می روید. معماری پیشنهادی ما برای همین دو خطر طراحی شده است: شور را به ظرف بازخوردی گره می زند و ظرف را به شور پاسخ گو می کند.

ب. ضد بوروکراسیِ پیشینی

بوروکراسی، نه فقط محصول "خیانت افراد"، که زادهٔ قطع بازخورد است. این همان چرخهٔ ترمیدوری است که رفیق آرش بر آن انگشت گذاشت. پس باید از همان ابتدا وساطت های ضدبوروکراتیک را نهادینه کرد: نمایندگان قابل عزل، حق گرایش واقعی، آرشیو زندهٔ اختلاف نظرها، گزارش دهی اجباری. اینها سپرهایی هستند که از انجماد ظرف جلوگیری می کنند.

پ. یادگیری نهادی

آگاهی یک بار برای همیشه ساخته نمی شود؛ باید در چرخهٔ **"پایلوت – بازخورد – اصلاح – تعمیم"** مدام زنده بماند. برنامه، نه یک متن مقدس، که حافظهٔ زندهٔ این چرخه است. هر خط مشی باید در میدان آزموده، بازبینی و در حافظهٔ جمعی ثبت شود.

ت. افق بین المللی

در اینجا با رفیق رازی هم نظر هستم: اگر در مقیاس ملی محصور بمانیم، فشار جنگ، محاصره و انزوای اقتصادی بوروکراسی را تقویت خواهد کرد. افق بین المللی و هم زمان سازی تجربه ها، جزئی جدایی ناپذیر از هر معماری حزبی است. اما نکتهٔ من این است: حتی بهترین موج جهانی هم اگر درونی ترین حلقه های بازخورد را نداشته باشد، باز به بوروکراسی می غلتد. پس افق بین المللی و مرکزیت بازخوردی باید هم زمان طراحی شوند.

ث. از ایران فراتر

چالش "خودانگیختگی و خودآگاهی" چالش همهٔ جنبش های کارگری معاصر است: از اشغال وال استریت تا اعتصابات فرانسه، از زاپاتیست ها تا خیزش های آمریکای لاتین. همه جا، مسئله یکی است: چگونه شور را به قدرت پایدار بدل کنیم، بی آنکه آن را خفه یا منجمد کنیم؟ تجربهٔ ما در ایران، با تمام دشواری هایش، می‌تواند در سطح جهانی آموزنده باشد: اگر ما بتوانیم "حزب یادگیرندهٔ بازخوردی" را در دل شرایط سخت امنیتی و هژمونیک بسازیم، این الگویی خواهد بود که فراتر از مرزها نیز کاربرد دارد.

۱۰. از خودانگیختگی تا خودآگاهی – چشم انداز و دلالت ها

گفت و گوی ما در آن جلسه، هرچند محدود به سه ساعت، بازتاب دهندهٔ یکی از قدیمی ترین و در عین حال زنده ترین پرسش های جنبش کارگری و سوسیالیستی است: پرسش از نسبت "شور بی واسطه" با "سازمان آگاهانه"، یا به زبان فلسفی تر، نسبت "امر عینی" و "امر ذهنی" در تاریخ سازی طبقهٔ کارگر.

من در خلال سخنانم و سپس در پاسخ به رفقا، بارها بر این نکته پای فشردم که این نسبت را نمی توان با نسخه های ساده انگارانه حل کرد. تجربه ی صد سال اخیر چپ جهانی، از کمون پاریس تا انقلاب روسیه، از اسپانیا تا شیلی، از ایران دههٔ پنجاه تا قیام های ۹۶ و ۹۸، همه نشان داده اند که دو خطر همزاد پیوسته ما را تعقیب می کنند: "شور بی ظرف" که در امواج پراکنده فرسوده می شود و "ظرف بی شور" که به بوروکراسی آهنین بدل می شود.

سه صورت بندی ای که در جلسه طرح شد، هر یک راهی برای پاسخ به این دو خطر بودند:

رفیق بیانی با استعارهٔ "بخار–سیلندر" هشدار داد که اگر ظرفی نباشد، شور پراکنده می شود؛ و ظرف او "حزب پیشتاز تدارک گر" بود، با برنامهٔ منسجم و تشکیلات حرفه ای.

رفیق رازی، با بازخوانی تکامل لنین، بر حق گرایش، پاسخ گویی رهبری و ساخت حزب در داخل و توسط پیشتازان کارگری تأکید کرد و در عین حال نشان داد که چگونه قیود بیرونی—محاصره، جنگ، انزوای ملی—زمینهٔ بوروکراسی را فراهم کردند.

من اما بر "حزب یادگیرنده با مرکزیت بازخوردی" پافشاری کردم: حزبی که نه فرماندهٔ یکسویه است و نه ظرفی ثابت، بلکه فرآیندی زنده است که با حلقه های بازخورد مداوم، هم شور را پاس می دارد و هم سازمان را از یخ زدگی مصون می کند.

رفیق مراد با مثال تاریخی سال ۱۳۵۷ نشان داد که مسئله نه فقط نظری بلکه به شدت عینی است: وقتی کارگران نفت در بیانیه هایشان از خمینی نام بردند، مسئلهٔ استقلال طبقاتی به طور عریان رخ نمود. او یادآور شد که بدون هسته های مخفی درون طبقه ای و برنامهٔ انتقالی روشن، هر معماری سازمانی در میدان واقعی در معرض مصادره است.

رفیق آرش، با مدیریت منصفانهٔ جلسه، بی طرفی و یادآوری تاریخی اش دربارهٔ تکامل موضع لنین، به ما نشان داد که حتی خود پرسش "آگاهی از بیرون یا درون" نیز باید در بستر تاریخی دیده شود، نه به صورت گزینشی. او هم چنین هشدار داد که خطر ترمیدور و بازتولید بوروکراسی تنها با نهادینه شدن بازخورد زنده مهار می شود.

۱۰/۱. درس های نظری

۱. برنامه نه می تواند پرچم یخ زده‌ای باشد که نسل ها حمل کنند بی آن که بازنویسی شود و نه می تواند صرفاً مجموعه ای از واکنش های لحظه ای باشد. برنامه باید "حافظهٔ زنده" باشد: چرخه ای دائمی از نوشتن، آزمون، بازخورد و بازنویسی.

۲. حزب نه می تواند فرماندهی یکسویه باشد (چنان که لنین در "چه باید کرد؟" موقتاً برای مقابله با اکونومیسم پیشنهاد کرد) و نه می تواند در شور بی ساختار حل شود. حزب باید "فرآیند یادگیری" باشد: متمرکز، اما بازخوردی و پاسخگو.

۳. خودانگیختگی را نباید به "هیجان خام" فروکاست. در دل هر شور، "هسته ای از آگاهی" وجود دارد؛ مسئله این است که آیا این هسته پالایش و تعمیم می‌یابد یا نه.

۴. قیود بیرونی (جنگ، سرکوب، محاصره، انزوای ملی) تعیین کننده هستند. حتی بهترین فرم سازمانی اگر در محاصره بماند، فرسوده خواهد شد. این قیود تعیین گرِ شرایط مرزی اند، اما جهتِ حرکت را حلقه های بازخورد درونی تعیین می کند. از این رو، افق بین المللی شرطی ساختاری است، نه تزئینی.

۱۰/۲. درس های عملی

این درس های نظری تنها زمانی معنا پیدا می کنند که در قالب سازوکارهای نهادی متعین شوند. استقلال طبقاتی و ضدبوروکراسی نه با نصیحت، بلکه با طراحی نهادی تضمین می شود. برای همین من بر این موارد ایستاده ام:

- نمایندگان قابل عزل و گزارش دهی اجباری؛
- ثبت و آرشیو زندهٔ تصمیم ها و اختلاف نظرها؛
- حق گرایش رسمی و مستند؛
- هاب های موقت در لحظات اوج؛
- پروتکل های امنیتی برای گردش امن اطلاعات؛
- افق بین المللی به مثابه جزء جدایی ناپذیر معماری.

۱۰/۳. ایران و فراتر از ایران

هرچند شرایط ایران—سرکوب، امنیتی بودن و ضعف شبکه های سراسری—محور گفت و گوی ما بود، اما این پرسش ها فقط به ایران تعلق ندارند. چالش "خودانگیختگی/خودآگاهی" در همه جا با ماست: در جنبش های ضدریاضتی اروپا، در شورش های آمریکای لاتین، در قیام های جهان عرب. اگر امروز در ایران هفت تپه نماد آن چرخهٔ سه لحظه ای نیمه تمام است، در شیلی شوراهای محلات، در لبنان قیام های خیابانی و در فرانسه جنبش جلیقه زردها هر یک شکلی از همان دوگانهٔ شور و ظرف را به نمایش گذاشتند.

۱۰/۴. پل زدن میان چهار دستگاه

چهار دستگاه نظری–سازمانی اصلی در جلسه طرح شدند:

– طرح رفیق بیانی (برنامه و حزب پیشتاز)،

– طرح رفیق رازی (حق گرایش، سانترالیسم دموکراتیک و قیود عینی)،

– طرح رفیق مراد (هسته‌های مخفی و برنامهٔ انتقالی برای استقلال طبقاتی)،

– و طرح من (مرکزیت بازخوردی و حافظهٔ زنده).

رفیق آرش بیش تر در مقام گرداننده و با یادآوری های تاریخی–نظری بحث را تکمیل کرد و از این رو در شمار "دستگاه سازمانی" قرار نمی گیرد.

من بر این باورم که می توان از دل این چهار معماری، ترکیبی ساخت:

از بیانی جدیت در "برنامه و ظرف پیشتاز"،

از رازی "حق گرایش، پاسخ گویی و واقع گرایی امنیتی"،

از مراد "تأکید بر استقلال طبقاتی و هسته های مخفی"،

و از خودم "مرکزیت بازخوردی و حافظهٔ زنده".

این ها اگر در تعارض مطلق گذاشته نشوند، می توانند یکدیگر را تصحیح و تکمیل کنند. آزمون چنین ترکیبی را پیش تر در دو وضعیت تاریخی—۱۳۵۷ و هفت تپه—طرح کردم تا نشان دهم این صرفاً یک معماری ذهنی نیست، بلکه قابلیتی برای آزمون عملی دارد.

۱۰/۵. نتیجه گیری نهایی

آنچه در این جلسه روشن شد این است که چپ امروز ایران و فراتر از ایران، نیازمند عبور از دوگانهٔ کاذب "حزب فرمانده" و "خودجوشی بی فرم" است. ما به فرمی نیاز داریم که هم ظرف باشد و هم فرآیند؛ هم متمرکز باشد و هم بازخوردی؛ هم حرفه ای باشد و هم شفاف؛ هم مخفی باشد در ایران و هم در افق بین المللی عمل کند؛ هم حافظه داشته باشد و هم بازنویسی شود.

در این مسیر، هر یک از چهار دستگاه، درسی تعیین کننده عرضه کردند:

– بیانی با تأکید بر "برنامهٔ منسجم و ظرف پیشتاز"؛

– رازی با پافشاری بر "حق گرایش، پاسخ گویی و افق جهانی"؛

– مراد با هشدار نسبت به "استقلال طبقاتی و خطر مصادره در غیاب میانجی های نهادی"؛

– و من با طرح "مرکزیت بازخوردی و حافظهٔ زنده".

رفیق آرش نیز با یادآوری تکامل فکری لنین و هشدار تروتسکی دربارهٔ چرخهٔ ترمیدور نشان داد که حتی پیروزی انقلابی تضمین رهایی نیست، مگر آن که حلقه های بازخورد نهادینه شوند.

بنابراین، دلالت نهایی این است: اگر معماری بازخوردی–حافظهٔ زنده بر پایهٔ این چهار دستگاه و با حساسیت به هشدارهای تاریخی بنا شود، آنگاه خودانگیختگی دیگر تبخیر نمی شود و آگاهی هم در سندی یخ زده دفن نمی گردد. شور کارگری بدل به آگاهی پایدار می شود، و آگاهی پایدار بدل به قدرت سازمان یافته؛ قدرتی که نه از بالا بر طبقه فرمان می راند، بلکه خودِ طبقه را در پراتیک تاریخی خویش به سوژهٔ رهایی بدل می کند.

چنین معماری، اگر در ایران زیر فشارهای امنیتی ساخته شود، الگویی خواهد بود که در سطح جهانی نیز دلالت های گسترده دارد: برای هر جنبشی که میان دو خطر همزاد—شور بی ظرف و ظرف بی شور—دست و پا می زند. این، همان افق رهایی است: تثبیت سوبژکتیویتهٔ کارگری در مقام ابژه–سوژهٔ تاریخ.

این متن، تلاشی بود برای صورت بندی یک معماری بازخوردی در پرتو تجربه های شکست و امید؛ پایان آن در اینجا است، اما تداومش در میدان واقعی مبارزهٔ کارگری خواهد بود، جایی که شور بدل به آگاهی، و آگاهی بدل به قدرت سازمان یافته می شود.

درباره نویسنده:

عبدالباسط سلیمانی، کارگر و دانشجوی حقوق است. حوزه‌های تمرکز او شامل اقتصاد سیاسی، نظریهٔ بحران با رویکردی تاریخی-ماتریالیستی، نقد فمینیستی و تحلیل خشونت و سازوکارهای اتصال ژئواقتصادی است.

این نشست در تاریخ ۱۶ آگوست ۲۰۲۵ برگزار شد و متن حاضر، درتاریخ ۲۵ آگوست همان سال به مثابه بازسازی تحلیلی–دیالکتیک آن تدوین گردیده است.